

## مارکس و انترناسیونالیسم !

### روبن مارکاریان

جنبش جدید ضد سرمایه داری موجب احیاء یک جنبش جدیدی انترناسیونالیستی شده است. در همین ارتباط متفکران مارکسیست به بررسی مجدد مفهوم انترناسیونالیسم در تئوری مارکس پرداخته اند. در همین عرصه، به معرفی مقاله "مارکس و انترناسیونالیسم" نوشته "بلامی فورستر" مندرج در نشریه "نیولفت رویوی" خواهیم پرداخت. "جان بلامی فورستر" از ویراستاران نشریه "نیولفت رویو" بوده و مولف کتاب هائی نظیر "اکولوژی مارکس، ماتریالیسم و طبیعت" و نیز "کره زمین ارزشمند ما" می باشد.

بلامی می گوید امروزه کم نیستند کسانی که در علوم اجتماعی این واقعیت را می پذیرند که مارکس اولین کسی بوده است که به تجزیه و تحلیل جهانی شدن پرداخته است. اما حتی چنین کسانی فراموش می کنند که مارکس در شمار اولین کسانی بوده است که استراتژی انترناسیونالیسم را به مثابه پاسخی در برابر جهانی شدن مطرح ساخته است. در تئوری او دو عنصر اصلی چنین انترناسیونالیسمی عبارتند از نقد استثمار سرمایه دارانه در سطح جهانی از یک سو و از سوی دیگر، تکوین یک جنبش کارگری که از نظر سازماندهی هم ملی و هم بین المللی است.

اولین شرط انترناسیونالیسم! اغلب چنین تصور می شود که از نظر مارکس گسترش سرمایه داری و حضور مستعمراتی آن در مناطق حاشیه و عقب مانده جهان، نقش پیشرو و مترقی ایفاء کرده و کشورهای عقب مانده را به دایره تمدن وارد ساخته است. واقعیت اما غیر از این است. شکی نیست که مارکس معتقد بود که برخی از کشورهای عقب مانده دچار رکود و ایستائی در حرکت خود شده و رخنه سرمایه داری به این جوامع، انجماد حاکم را در هم می شکند. اما مارکس در تأسی به روش دیالکتیکی معتقد بود که نفوذ مناسبات سرمایه داری شرایط را برای انقلاب بومیان علیه یوغ سرمایه داری و در نتیجه چشم انداز انقلاب اجتماعی می گشاید. به این ترتیب او هم واره در سمت قربانیان استعمار و شورش آن ها بود. مارکس در سال های بعد، به کاوش و بررسی بیشتری بر روی آثار خانمان سوز استعمار بر کشورهای مستعمره پرداخت. از جمله آن تفحصات او در عرصه یاد شده می توان به بررسی های او در باره عواقب حضور مستعمراتی انگلیس در ایرلند و هند اشاره کرد. در ادامه این کنکاش های نظری بازشناخت "اشکال افراطی و عواقب خانمان برانداز استثمار به مثابه شالوده نظام سرمایه داری در سطح جهانی" به اولین نقطه عزیمت انترناسیونالیسم واقعی در نظریه مارکس مبدل شد؛ در این زمینه می توان به ویژه به تحلیل او در ارتباط با ایرلند در مقاله "انگلستان امروز" اشاره کرد. مارکس اعلام کرد: "ملتی که ملل دیگر را به بردگی کشد در حقیقت خود را به زنجیر کشیده است!" مارکس در نامه ای خطاب به کارگران انگلیس گفت "رهائی ملی ایرلند نه مسئله ای مجرد و نه مسئله ای صرفاً انسانی بلکه اولین شرط رهائی اجتماعی کارگران انگلیس است!".

شرط دوم انترناسیونالیسم! شرط دوم انترناسیونالیسم ترکیب مبارزه در سطح ملی و بین المللی با هم است به طوری که هر یک از این جوانب به مثابه شالوده جنبه دیگر عمل کند.

هم پستی کارگران کشورهای مختلف جهان در مبارزه مشترک علیه تسلط سرمایه در سطح بین المللی یکی از پایه های اساسی انترناسیونالیسم می باشد. برای مارکس هم بستگی بین المللی کارگران حاصل تجربه واقعی جنبش کارگری و به ویژه جنبش کارگری در انگلیس بود. در جریان جنگ داخلی در آمریکا، کنفدراسیون ایالات جنوب که مدافع برده داری بودند، صدور پنبه به انگلستان را قطع کردند. کمبود پنبه موجب تعطیلی بسیاری از کارخانه جات نساجی در انگلیس و بیکاری وسیع کارگران شد. دولت انگلیس در صدد دخالت نظامی برای حمایت از جنوب برده دار بود. اما کارگران انگلیس در سال های ۱۸۶۲ و ۱۸۶۳ با وجود از دست دادن مشاغل خود، از منچستر تا لندن تظاهرات زنجیره ای علیه دولت، برای الغای برده داری و در هم بستگی با شمال تشکیل می دادند. مارکس خود در سال ۱۸۶۳ در یکی از این تظاهرات شرکت کرد؛ تظاهراتی که در آن کارگران اعلام کردند حاضرند در جنگ علیه برده داری شرکت کنند. این جنبش نقش تعیین کننده ای در تاسیس انترناسیونال اول داشت.

مارکس در نطق افتتاحیه خود در انترسیونال اول در اکتبر ۱۸۶۴ این اقدامات کارگران انگلیس را نمونه سیاست خارجی مستقل طبقه کارگر علیه مقاصد استثمارگرانه سرمایه‌داری قلم‌داد کرد. مارکس گفت "مبارزه برای چنین سیاست خارجی بخشی از مبارزه عمومی برای رهایی طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد. کارگران جهان متحد شوید!"

اما با وجود اهمیتی که مارکس برای جنبه بین‌المللی مبارزه طبقه کارگر قائل است تاکید می‌کند که این مبارزه از عرصه داخلی شروع می‌شود و ریشه در شرایط مشخص مادی استثمار کارگران در این یا آن کشور مشخص دارد. مارکس "در نقد برنامه گوتا" می‌گوید: "تردیدی نیست که طبقه کارگر برای آن که اصلاً قادر به مبارزه باشد باید خود را در سطح کشور به مثابه یک طبقه سازمان دهد و این که کشورش عرصه اصلی مبارزه‌اش را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب مبارزه او مبارزه‌ای ملی است نه در محتوی بلکه آن گونه که "مانیفست کمونیست" می‌گوید در شکل!"

انترناسیونالیسم سوسیالیستی آن گونه که مارکس مطرح می‌کند یک جهان‌گرایی برابرطلب است که با مبارزه در سطح ملی آغاز شده، به خلق جهانی می‌انجامد که در آن هیچ ملیتی نسبت به دیگران دارای امتیازات ویژه نیست.

مبارزه علیه جهانی شدن سرمایه‌دارانه در شرایط حاضر! اکنون یک قرن و نیم از دوره‌ای که مارکس به تحلیل سرمایه‌داری پرداخته بود گذشته است. اگر چه در این دوره نظم سرمایه‌داری در سطح جهانی تکوین یافته و به درجات بسیار عالی تری از تمرکز دست یافته است اما جوانب خانمان‌سوز و استعمارگراییانه سرمایه‌داری که مارکس در تحلیل خود از سرمایه‌داری اوائل قرن نوزدهم مطرح ساخته بود نظیر فقر، مناسبات نابرابر مبتنی بر استثمار ثروت ملل دیگر... نه تنها از بین نرفته بلکه در سطح وسیع در نظم کنونی سرمایه‌داری جهانی نهادی شده است. در این ارتباط می‌توان به فقر مطلق اشاره کرد که لااقل ۸۰۰ میلیون نفر از ساکنان کره زمین را در مرز هستی و نیستی قرار داده است. مبادله نابرابر میان کشورهای مرکز و حاشیه سرمایه‌داری که به غارت منابع کشورهای حاشیه توسط انحصارات سرمایه‌داری می‌انجامد نیز از مظاهر دیگر نظم حاکم بر سرمایه‌داری معاصر است. این مبادله نابرابر از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱ موجب ضرری معادل ۲۹۰ میلیارد دلار برای کشورهای حاشیه شده است. مارکس می‌گوید اگر دولت‌ها در نظام بازار حضور دارند پس در "نظام میان دولت‌ها" نیز که حافظ نظم بازار است هم شرکت دارند. اما مبارزه طبقاتی که از پائین علیه این دولت‌ها شکل می‌گیرد موجب دگرگونی این دولت‌ها و در نتیجه دگرگونی در نظم سرمایه‌داری می‌گردد.

تحلیل مارکس نشان می‌دهد که جهانی شدن سرمایه‌داری نه یک نقطه پایان تاریخی برای نظم سرمایه‌داری بلکه روندی جاری است که در بطن خود تضادش را به بصورت انترناسیونالیسم طبقه کارگر خلق می‌کند. در دهه پایان قرن بیستم که سرمایه‌داری سرود پیروزی سر می‌داد چنین ادعائی چندان جدی گرفته نمی‌شد. اما اکنون به میزان زیادی دوره این پیروزخوانی سپری شده است. از سال اول قرن جدیدی که در آن پا نهاده‌ایم آشکار است که شبیحی بر فراز جهانی شدن سرمایه‌دارانه در حال حرکت است. شبیح انترناسیونالیسم جدید!